

## مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ در ادیان سالفه و در آثار دیانت بهائی \*

محمد قاسم بیات و ساطع بیات

### مقدمه

تعداد معتقدان به تناسخ یعنی بازگشت روح و یا جنبه‌ای از حقیقت انسانی پس از مرگ به این جهان مادی در دههٔ اخیر بر اساس سنجش افکار عمومی در بین مردم امریکا از مرز ۲۵ در صد نیز گذشته و امروزه میتوان معتقدین به این اصل را در بین کثیری از پیروان ادیان سامی و غیرسامی و حتی در میان غیر معتقدان به مذاهب نیز در این کشور یافت.

نظر به اهمیت تأثیرات این اعتقاد بر رفتار و جهان‌بینی فردی و اجتماعی بشری ابتدا مروری کوتاه بر پیدایش و محتوا و اقسام این عقیده در اعتقادات ملل خواهیم نمود و سپس به بررسی آثار الهی در امر مبارک و خصوصاً الواح نازله از قلم حضرت مولی‌الوری در رد تناسخ و اشکال گوناگون آن می‌پردازیم. در این بررسی نشان خواهیم داد که امر مبارک تناسخ را رد نموده و بجای آن مؤمن را به یک نظام بدیع و وسیع و کلی اعتقادی راهنمایی میکند که مختصر آن بدین قرار است:

این نظام علت خلقت انسان را عرفان و عشق حق توصیف نموده، هدف حیات مادی را که اولین مرحلهٔ سیر روح است کسب فضائل روحانی و معنوی هم برای زیستن در این عالم و هم بجهت تعالی در عوالم دیگر معرفی میکند. این نظام اعتقادی امرالله انسان را از قید تفسیرات ناصواب از کتب آسمانی و تصورات جهنم و بهشت آنچنانی و ترس از این و حرص بدان که مشغولیات اساسی زندگی خلق در غالب ادیان و در ازمنهٔ سابقه بوده میرهاند. روح و نفس ناطقه را توصیفی نوین می‌کند و رابطه‌اش را با جسم عنصری تعلق روحانی میخواند. روح انسان را طلسم اعظم میگوید و مسیر ترقی‌یافتش را بسوی حضرت حق پس از قطع تعلق از جسد عنصری در عوالم لاتحسی و پر از عشق و جذب و شوق در پهنهٔ لامکان و در ورای زمان ترسیم میکند. فضل و رحمت حق را بی‌منتهی و عشق و محبت خالق را برای این اشرف مخلوقاتش بی‌حد و اندازه می‌داند. عالم خاک را عرصهٔ حدودات و قیودات و تاریکی همچون عالم جنین میخواند و عوالم روحانی را عوالم جان و جانان و نور و آزادی از حدود و قیود دنیا و سیر و صعود و عروج بسوی حی قدیر میخواند. از این رو در این نظام امر الهی نیازی به ادامهٔ ابدی رابطهٔ روح انسانی و این

عالم خاک چه در قالب انسانی دیگر و چه بصور گیاهان و جانوران فروتر نمی‌باشد. روح انسانی با عطیۀ الهی، که ارادۀ آزاد انسانی است و لازمه و نشانهٔ عشق حق به وی است، در عوالم لایتناهی به سیر و سلوک می‌پردازد و در هر عالمی به فضل حق شایستگی بیشتری برای رسیدن به درگاه بی‌نیاز می‌یابد. توضیح این نظام کامل اعتقادی امر مبارک و مقایسه‌اش با اعتقاد تناسخ‌یون موضوع این بررسی را تشکیل می‌دهد.

### معنی "تناسخ"

تناسخ ارواح به معنی منتقل شدن ارواح به اجساد دیگر بعد از مرگ است ( فرهنگ لغات منتخبه). تناسخ تداوم ابدی و مسلسل دائرهٔ تولد، عذاب حیات، مرگ و تولد مجدد است، بدین معنی که هر هنگام فردی بمیرد روح و یا حقیقت او در قالب فردی دیگر بدنیا می‌آید. پس تناسخ یک موجود عبارت از تولد ذات اوست که قبلاً حیاتهای متعدد را در قوالب متعدد گذرانده است. اعتقادی دیگر که وابسته به تناسخ است عقیدهٔ به "حرکت روح در بین اجسام" یا تناسخ روح است که نفس انسانی به عنوان حقیقتی ابدی پس از مرگ به جسدی دیگر چه انسانی، چه حیوانی، چه گیاهی، و حتی به اجسام منتقل میشود. پیروان به این اعتقادات غالباً از هندوان و یا بودائیان و ساکنین آسیا می‌باشند ولی در چند دههٔ اخیر این اعتقادات به پیروان سایر ادیان نیز بسط یافته تا بدانجا که مثلاً بر اساس سنجش افکار عمومی بیش از ۲۵ درصد امریکائیان از معتقدان به این اصولند و بیش از ۲۰ درصد دیگر از امریکائیان در بارهٔ این مطلب هنوز نظری قطعی ندارند (آمار سازمان گالوپ در ماه می ۲۰۰۱). بنا به اعتقاد هندوان روح خصوصی انسانی "آتمان" به هنگام پاکی و طهارت کامل دارای خصوصیتی الهی چون پاکی، حضور در همه حال، آگاهی، دانائی، قدرت و توانائی است. این روح که در بند قانون کارما (اعمال) قرار دارد بعد از پاکی از آلودگیهای جهان خاکی در مرحلهٔ "مکشا" (آزادی و نجات) از قید سلسلهٔ مرگ و تولد خلاصی یافته و با وجود حق یکی میشود.

### معنی "کارما"

"کارما" در لغت به معنی عمل و یا پاداش عمل است و از زبان سنسکریت هندی گرفته شده است. پیروان آئین هندو معتقدند که روح انسانی از طریق تجربهٔ حیات در طول عمرهای متعدد و در قوالب مختلف از آلودگیها پاک شده و بالاخره مدارج ترقی را می‌پیماید. به اعتقاد آنان شکل و

خصوصیات هر حیاتی را تناسخ بر مبنای چگونگی حیات قبل تعیین میکند. مثلاً اگر زندگی شخصی در حیات قبل ناصواب بوده است در حیات جدید وضعی اسفبارتر از حیات قبل خواهد داشت، و این مطابق اصلی است که "انسان هرچه کاشت درو میکند". بنابر این سرنوشت چیزی جز پاداش حیات قبل نیست، و این همان اصل اعتقادی "کارما" است. پس "کارما" عرضه قانون روحانی قضا در قالب مادی قانون علت و معلول است. بنا بر این اعتقاد وقتی که این "کارمای" بد فردی منتفی گشت او به مرحله‌ای میرسد که در آئین بودائی "نیروانا" (نجات) و در آئین هندو "مکتی" (آزادی) نامیده میشود. و این همانا مرحله آزادی از "سمسارا" (تناسخ) است و منحل شدن، و به عبارتی پیوستن، به حقیقت خالقه روحانی و حق است.

پیروان حضرت بودا معتقدند که "نیروانا" غایت تلاش انسانی است برای رسیدن به حکمت و شفقت. از این رو آن را آزادی نهائی نفس از عذاب حیات و تولد و مرگ، و غایتاً مرحله فنا گشتن در روح بودا می‌نامند.

در میان پیروان آئین هندو این آزادی "مکتی" در رها شدن از قید نادانیها، و گسستن قیود تعلق و وابستگی است از هر آنچه که مادی است. در آئین هندو دو اصل قضا (سرنوشت) و "کارما" که ظاهراً مغایر یکدیگرند با هم پذیرفته میشوند. مطابق اصل قضا سرنوشت هر انسانی در هر مرحله‌ای از قبل معین شده، و تلاش انسانها هیچ تغییری در سرنوشت آنان نمیدهد، در حالیکه طبق قانون "کارما" هر انسانی مسئول اعمال خویش است. در آثار مذهبی هندو چنین آمده است که اگر انسانی مطابق اصل "کارما" خود را مسئول نتیجه زندگی خود بداند و در ضمن در ترقی و تعالی روحانی خویش بکوشد، در مرحله‌ای روحانی قرار میگیرد که اراده خود را در اراده حق منحل میسازد، و خود را فقط آلتی در دست حق می‌بیند، که در آن حالت اصل قضا و سرنوشت تغییرناپذیر حق برای او صادق می‌آید. این اعتقادات و مفاهیم "مکتی" و "نیروانا" در طول تاریخ راه به تصوف ایرانی و اسلامی یافت و با تغییراتی منشأ اعتقاد به اصل "فنا از نفس و بقاء بالله" گشت. برای درک بیشتر مفهوم این مقام در سیر و سلوک به کتاب "هفت وادی" جمال قدم مراجعه بفرمائید (هفت‌وادی، ص ۱۲۹).

در این مقاله خواهیم دید که چگونه و به چه عللی اعتقاد به تناسخ و انواع آن که در آثار اولیه آئین هندو و بودائی یا وجود نداشته و یا به صورتی استعاری مطرح بوده، در بین این ملل به طریقی که امروز دیده میشود، پدید آمده و پایه گرفته است. خصوصاً در معانی اشارات استعاری

آثار مذهبی این ادیان در باره اعتقاد به تداوم حیات روحانی حقیقت انسانی پس از مرگ و سیر تکاملی آن، تحقیق خواهیم نمود، تا سبب برداشت نادرست اعتقاد به تناسخ را روشن نمائیم. قبل از بررسی عقاید ادیان سالفه در باره تناسخ لازم است متذکر شویم که این اعتقاد به دو وجه جلوه‌گر گشته است:

اول - اعتقاد به اینکه عرصه کون و عالم هستی فقط بدین ارض خاکی محدود گشته و دنیائی روحانی ورای این عالم خاک وجود ندارد. روح و یا حقیقت انسانی مرتباً به این دنیا باز می‌گردد و پاداش و عقاب خود را می‌گیرد و به عبارت دیگر این جهان بهشت و جهنم هر وجودی است. دوم - اعتقاد به وجود عوالم روحانی ورای این عالم خاکی، و اینکه تناسخ وسیله تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه روح انسانی در این جهان است تا او را برای سفرش به عوالم روحانی آماده نماید.

### ریشه‌های اعتقاد به تناسخ

در این تحقیق و ریشه‌یابی مشکلی که گریبان‌گیر هر محققى است آنست که اولاً آئین هندو بسیار قدیم است و ثانیاً این آئین را حقیقتاً یک دیانت واحد و هندوان را معتقد به یک کتاب روحانی نمیتوان دانست. عنوان هندو بدو اشاره به مردمی بود که در ورای رود هند "ایندو" میزیستند. این رود سرچشمه از کوههای هیمالیا گرفته و از کشورهای تبت و کشمیر و پاکستان گذشته و آنگاه بدریا میریزد. مردم این شبه‌قاره و سرزمین پهناور در طول تاریخ به یک سلسله اعتقاداتی پایبند گشته‌اند که برخی سرچشمه از پیامهای آسمانی گرفته، و برخی ساخته پندار جستجوگر این مردم بوده است. مجموعه این باورها، گرچه موارد اختلاف زیادی را نیز شامل است، ولی بدلیل تشابهات و موارد مشترک فراوان، جمعاً بنام آئین هندو شناخته‌اند. نامی که خود هندوان بر این آئین مینهند "ستانا دارما" (زندگی ابدی) است.

بالاترین مقامی که هندوان می‌ستایند حقیقتی است جاودانه و ورای هر حقیقتی، که آنرا منحل در وجود میدانند، ولی در عین حال حقیقتش را بیشتر از مجموع همه هستی که مخلوق اوست میدانند. این حقیقت جاودانه را "برهمن" مینامند که در طول زمان خود را بگونه‌های مختلف به هستی نمایانده است، و به نامهای "برهما"، "ویشنو"، و "شیوا" نامیده‌اند. بنا به اعتقاد پاره‌ای از هندوان، و منطبق با آموزش امرالله، همه این ظهورات صفات و اسماء گوناگون خدای واحد یعنی

"برهن" در عالم انسانی است. گروهی از هندوان را عقیده بر اینست که "ویشنو" تا کنون برای نه بار بصور مختلف در عالم ظاهر گشته و اینان منتظر ظهور جدید ایشانند.

قدیمی‌ترین اثر مذهبی هندوان مجموعه کتب "ودا" است که شامل سرودهای مقدس آنان میباشد و به زبان "سنسکریت" در حدود ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از روایات نقلی رایج در میان هندوان به تحریر آمده است. آنان معتقدند که مطالب این کتب که شامل همه حقائق آئین آنانست همیشه وجود داشته ولی در زمان بخصوصی تحریر گشته است. مضامین این مجموعه اثری قاطع بر سایر کتب مذهبی و اعتقاد عمومی هندوان داشته است. کتب "ودا" شامل چهار کتاب است که بترتیب قدمت به نامهای "ریگ ودا" (علوم والا - شاهانه)، "ساما ودا" (علم ذکر و سرود)، "یاچور ودا" (علم مراسم قربانی)، و "اتهارا ودا" (علم تناسخ) شناخته میشوند. مضامین مجموعه این کتب بیشتر در رابطه با مراسم قربانی و ترتیبات آنست.

اثر مقدس دیگر هندوان کتب "برهمانا" می‌باشد که شامل دستورهای اعمال مذهبی آنان است و در حدود سالهای ۶۵۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح بتحریر آمده‌اند. هریک از کتب "برهمانا" وابسته به یکی از کتب "ودا" می‌باشد.

اثر مقدس دیگر مجموعه "آپانیشاد" است که در حدود سالهای ۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد تحریر گشته ولی انشاء و سبک نگارش بعضی از این کتب بسیار قدیمی‌تر از سالهای ذکر شده است. مطالب این کتب نتیجه تحقیقات منطقی و کشفیات روحانی فلاسفه و روحانیون هندوست که در توضیح و تفسیر و بسط مطالب کتب "ودا" تحریر گشته، و برای گروهی از هندوان غیر قابل تفکیک از کتب "ودا" و با همان تقدس دیده میشوند. "آپانیشاد" بمعنی "نشستن در کنار استاد" و یا "در تحت حقیقت" است که خود بیانگر مضمون و معرف مؤلفین این کتب است. تعداد این کتب را متجاوز از ۳۰۰ نوشته‌اند ولی کتب معروف در این سلسله را ۱۰ تا ۱۲ میدانند.

و نهایتاً کتاب مقدس دیگر پیروان آئین هندو کتاب "بهاگواد گیتا" (سرودهای بهاگواد - ستایش‌شونده) است که تقریباً در حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد تنظیم شده و شامل دستورات برای ایمان و اعتماد کامل به حضرت کریشنا است. قسمتی از مطالب این کتاب تعالیم حضرت کریشنا است که در میدان جنگ و در باره معنی حقیقت انسانی، حقیقت "کارما" حقیقت خداوند، خصوصیات یک مؤمن و مطالبی از این قبیل خطاب به "ارجونا" قهرمان جنگ "کوروک شترا"

نازل شده. اين كتاب تأثيری فوق العاده در تفکر و زندگی هندوان داشته است. البته هندوان کتب کثير ديگری نيز دارند که اشاره به آنها خارج از محدوده این بررسی مختصر است. اکنون با این توضیحات مقدماتی بحث پيرامون تناسخ در میان پيروان آئين هندو را دنبال ميکنيم. در بخشی از سرزمينهای وسيع جنوب شرقی آسيا که کشور کنونی هند را تشکیل ميدهد اصل اعتقادی تناسخ "سمسارا" تولد يافت ولی اين پديده‌ای نسبتاً جديد در تاريخ طولانی و درخشان مردم اين سرزمين است و از آن نشانه‌ای تا قبل از قرن نهم ميلادی نيست. مثلاً در کتب سرودهای "ودا" که از قديمی‌ترين آثار ديانت هندو است ذکرى از تناسخ نيست. اين اعتقاد برای اولين بار در کتب "برهمانا" ذکر شده که در قرن نهم قبل از ميلاد تحرير شده. سپس بتدريج در قرون هفتم تا پنجم قبل از ميلاد با تحرير کتب مذهبی "آپانيشاد" اعتقاد به تناسخ جزء اصول اعتقادات پيروان آئين هندو و سپس آئين بودائی و جینی درآمد. با گسترش آئين بودائی در چين اعتقاد به تناسخ پس از قرن سوم قبل از ميلاد در مذهب تائوئی سرزمين چين نيز پذيرفته شد.

بنا به مندرجات سرودهای "ودا" انسان پس از مرگ هم بصورتی کامل باقی ميماند ولی هرگز با خدای خود یکی نميشود. بنابر اين تا زمان تحرير اين سرودها يعنی ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از ميلاد هنوز ذکرى از الحاق حقيقت انسانی به منشأ هستی در میان نبوده است. کتاب "آپانيشاد" برای اولين بار مرگ دومی را مطرح ساخت و بازگشت حقيقتی از انسان را به عالم مادی عنوان نمود. مطابق اين کتاب آنچه مجدداً حيات يافته و تجسد می يابد نفس غيرخصوصی انسان است و از اين رو خصايص انسانی و آموخته‌های یک حيات به حيات ديگر منتقل نميشود. اين مطلب به خودی خود عبث بودن تناسخ را برای يافتن کمال انسانی نشان ميدهد. زيرا مطابق اين عقیده هيچ موجودی اطلاعی از گذشته خويش برای جبران مافات ندارد.

مردم مصر باستان نيز به حيات اخروی اعتقاد داشتند و از اين رو مردگان خويش را با وسايل لازم برای حيات اخروی به خاک سپرده و حتی المقذور در نگاهداری مناسب اجساد مردگان خود سعی مينمودند. پس از ورود و سکني يافتن و تسلط گروهی از اقوام آریائی به شبه‌قاره هند اعتقاد اين تازه‌واردان به حيات اخروی در میان هندوان نيز پذيرفته گشت. نتيجتاً هندوان نيز مردگان خود را با غذای کافی و وسايل لازم برای حيات ديگر بخاک سپردند. اين عقیده در میان هندوها بتدريج تبديل به "ساتی" گشت که اعتقاد به سوزاندن همسران زنده مردان مرده بود تا در جهان ديگر هم همدم همسرانشان باشند. بقایای اين اعتقاد "ساتی" که در زمان حکومت انگلستان بر هند

ملغی شده بود و در جمهوری هند نیز غیرقانونی اعلام شده هنوز گاه‌گاهی در نقاط دورافتاده هند بروز می‌کند.

بررسی کتاب "ریگ ودا" که اولین کتاب از مجموعه "ودا" است نشان می‌دهد که هندوها نیز چون چینیان معتقد بودند که مردگانشان به ارواح گذشتگان می‌پیوندند و پس از یک سال اجرای مراسم سوگواری برای آنان نام این مردگان را نیز با مراسمی ماهیانه به اسامی گروه گذشتگان می‌افزودند. (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۵، آیات ۱۱-۱). نیاز به این مراسم از آنجا ناشی می‌شود که هندوها معتقد به اثرات مثبت و یا منفی ارواح گذشتگان بر ارواح بازماندگان بودند (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۵، آیه ۶).

### ترک اعتقاد به حیات روحانی و عذاب اخروی و پذیرش تناسخ

مطابق متون کتاب "ریگ ودا" نفس انسانی پس از مرگ به وسیله یکی از خدایان "یاما" که رب‌النوع مرگ و سلطان ارواح است مورد سنجش قرار می‌گیرد و چنانچه خطایش بیش از اعمال صوابش باشد برای همیشه به درون زندانی تاریک می‌افتد که گریزی برایش از آن نخواهد بود (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۷، سرود ۱۰۴، آیات ۱۷-۳). بستگان هر انسانی می‌توانند برای پیشرفت ارواح مردگان خویش خیرات نمایند تا سبب خشنودی و رهائی بستگانشان از عذاب این زندان تاریک گردد. مطابق این کتاب "یاما" اولین کسی است که برای ما مسکن یابد و همه آنان که بدنیا آیند راه خود را بدانجا خواهند یافت (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۴، آیه ۲).

به نظر می‌رسد که کتاب "برهمانا" (قرن نهم قبل از میلاد) در آثار مذهبی هندو اولین کتابی است که اشاره به ختم حیات روحانی نموده و سخن از مرگ ثانوی و بازگشت روح انسانی به عالم خاکی می‌کند. این اثر راه جلوگیری از این مرگ ثانوی را استمرار و کشف حقائق باطنی در طول حیات مادی معرفی می‌کند. سپس می‌بینیم که این مرگ ثانوی در عالم روح در کتاب "آپانیشاد" به مرگ در عالم مادی نیز تعبیر می‌شود، و راه جلوگیری از این مرگ و بازگشت مجدد به عالم خاک را عرفان روح انسانی-الهی معرفی می‌کند. البته عدم دستیابی به این عرفان سبب شروع اصل "کارما" یعنی قانون علت و معلول در حیات این موجود می‌شود. طبق مضمون این کتاب "هر انسانی از رفتار و کردارش منتفع می‌شود، عمل خوب او را خوب میدارد و عمل ناصواب بد. انسان خوش‌سیرت از خوشی صفاتش بدین حال آمده و انسان دیوسیرت از پستی صفاتش" (مضمون از بیرها دارانیاکا آپانیشاد، ۱۵، ۴، ۴).

بنابر این اعتقاد به تناسخ آن چنان که امروز به ما رسیده نتیجه منطقی این اصل "کارما" است. در این کتاب چنین میخوانیم: "بوسیله فکر و احساس و بینائی و نیاز و با فراوانی غذا و نوشیدنی روح متجسد پیشرفت میکند، و بنا بر اعمالش روح جسدها و شرایط گوناگون می‌یابد" (مضمون از شواتش واتارا آپانشاد، ۵، ۱). پس پذیرش تناسخ و ترک اعتقاد به حیات روحانی پس از مرگ جسمانی، و نیاز به تولدهای مکرر در عالم خاک و اصل "کارما" به صورتی که امروز به ما رسیده از ابداعات کتب "آپانشاد" است.

در کتاب "ریگ ودا" صحبت از ابدیت حیات روحانی پس از مرگ است و اشاره‌ای به تناسخ و تولدهای مکرر در عالم مادی در میان نیست زیرا چنین میسراید: "مرا از مرگ برهان و نه از حیات جاودان" (مضمون از ریگ ودا، کتاب ۷، سرود ۵۹، آیه ۱۲). و در همین کتاب در ضمن یک دعای میت چنین میخوانیم: "ای روح این مرده بسوی آن راه‌های ابدی روانه شو که پدرانمان رفتند و به آنان بپیوند، و با "یاما" (سلطان ارواح مردگان) با پاداش نذرهایت و اعمال نیکت در بهشت اعلی جای گیر. پس در اینجا همه نقصها را بجا گذار، بخانهات رو و با یک پیکر پرشکوهی بیامیز" (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۴، آیات ۸-۷). در اینجا میبینیم که ادامه یک حیات ابدی با همنشینی ازلی با ارواح پیشینیان و با جسمی پرشکوه در مملکت "یاما" آرزوی معتقدین به کتب "ودا" بوده است. در دعایی دیگر در "ودا" خطاب به "آگنی" (رب النوع آتش مراسم جسدسوزان هندوها) چنین میخوانیم: "او را تماماً مسوزان ای آتش، و او را کاملاً در بر مگیر، پوست و گوشتش را مسوزان تا وقتی که او را به تمام و کمال پخته نمائی، پس آنگاه او را به سوی پدران روانه کن" (مضمون از کتاب ریگ ودا، کتاب ۱۰، سرود ۱۶، آیه ۱). باز میبینیم که اعتقاد بر آن بوده است که پس از پاک شدن روح از ناپاکی تن و عالم خاک، روح جسدی مناسب حیات روحانی می‌یافته تا بتواند حیات ابدی را در معاشرت با پیشینیان بسر برد.

مجموعه کتب "برهمانا" هم اشاراتی به اصل اعتقادی "حرکت بین جسمی - تواسخ" ندارد. در این کتب نیز همچون کتب "ودا" ارواح مؤمنین در آرزوی پیوستن به ارواح پیشینیان و زندگی جاودانه‌اند. در این کتب سخن از مرگ است و انجام مراسم گوناگون برای غلبه به ترس از مرگ. بنظر میرسد که یکی از انگیزه‌های پیدا شدن اعتقاد به تناسخ و اشکال گوناگون آن از میان برداشتن ترس از مرگ بوده است، زیرا تصور مجازات و مکافات در عوالم روحانی ورای عالم مادی مشکل‌تر از پذیرش آنها در این عالم خاک بوده است.



شايد اولين اشاره‌اي که بتوان آن را به اعتقاد "حرکت بين جسمي - تواسخ" تعبير کرد در کتاب "هاپاتها برهمانا" باشد که البته هيچ صراحتي باين مطلب ندارد بلکه اشاره به مرگها و تولدهاي متعدد ارواح در عوالم روحاني است. اين کنايات متأسفانه به معني تناسخ در عالم مادي تعبير گشته‌اند. اين کنايه به مرگها و تولدهاي مسلسل در عوالم ارواح پيشينيان بعدها در کتب متعدد "آپانشاد" که تفاسير فلاسفه و معلمين آئين هندو بر کتب "ودا" و "برهمانا" است بصورت تناسخ روح در اجساد متعدد انساني و حيواني و گياهي در عالم خاک و بصورت سيارات و ثوابت آسماني و فرشتگان و شياطين تعبير گشته‌اند. در يکي از کتب "آپانشاد" (کاوشي تاکی)، اين اعتقاد با صراحت بيشتري مطرح گشته است: "او در اينجا بصورت يک کرم، و يا پروانه، و يا ماهي، و يا پرنده‌اي، و يا شيري، و يا ماري، و يا پلنگي، و يا يک انسان، و يا بصورت موجودي ديگر، و با شرايطي ديگر، مطابق اعمالش و عرفانش تولد مجدد مي‌يابد" (کاوشي تاکی، ۲۰۱).

اين اعتقاد پس از ترکيب با اصل "کارما" بصورتي مخرب و عاميانه در کتب مذهبي جديدتر هندو جاي گرفت. در کتاب "پورانا" (اصول دين براي عام) چنين مي‌خوانيم: "اگر برهمني را بقتل برساني در حيات بعد به بيماري سل مبتلا ميشوي، قاتل يک گاو در حيات بعد به گوزپشتي ناتوان تناسخ مي‌يابد، قاتل يک دختر در حيات بعد بيماري خوره ميگيرد و هر سه گروه در طبقه پست دنيا مي‌آيند؛ قاتل زن و جنين در حيات جديد وحشي شده و پر از بيماريهاي ناعلاج گردد، مرد زناکار خواجه ميشود، کسي که به همسر مرشدش خيانت کند در عمر ديگر به بيماري پوست مبتلا شود؛ مصرف‌کننده گوشت در حيات ديگر به بيماري پوست سرخ آلوده شود، فرد شراب‌خوار به دندانهاي بد رنگ معذب ميشود، کسي که غذا بدزدد با جسم موش بحيات آيد، کسي که گندم بدزدد بصورت ملخ دنيا مي‌آيد؛ کسي که گناهان غير طبيعي مرتکب شود به خوک دهکده تناسخ يابد ... و بدين طريق هرکسي مرتکب خطا شود با قسمتي از کارماي بد خود دنيا مي‌آيد" (مضمون از کتاب گارودا پورانا، بند ۵).

حضرت کريشنا در کتاب به‌گواد گيتا مي‌گويد: "همچنانکه نفس انساني، روح، در اين جسم انساني در مراحل کودکي و جواني و پيري درحال پيشرفت است بهمين صورت در قالب جسمي ديگر پيشرفت خواهد کرد. همانگونه که جسم لباس فرسوده را بدور مي‌اندازد و لباس جديد در بر ميکند، بهمين طريق روح نامحدود و جاودانه اجساد فرسوده را بدور ميريزد و در اجساد جديد وارد ميشود" (مضمون از مهابهاراتا ۱۳:۲، ۲۲:۲). اين بيان حضرت کريشنا بدون در نظر گرفتن منابع متعدد ذکر شده پيشين در باب حيات معنوي و تولدهاي متعدد در عوالم ارواح پيشينيان به اعتقاد

به تناسخ تعبیر شده است. میبینیم که سرودهای "یاما" که در پیش ذکر شد بفراموشی سپرده شده و جای به اعتقاد به تناسخ داده. در همین کتاب بهاگواد گیتا در باره حقیقت نفس و یا روح چنین میخوانیم: "همانگونه که خورشید جهان را روشنی مینخشد حقیقت زنده وجود انسانی هم انسان را بوسیله خودآگاهی روشن میکند" (مضمون از بهاگواد گیتا، ۱۳: ۳۴). و مجدداً در همین کتاب در خطابی به "آرجون" در باره روح چنین میگوید: "برای روح نه تولدی است و نه مرگی در هیچ زمانی ... زیرا که روح بهنگام مرگ جسم نمیمیرد" (مضمون از بهاگواد گیتا، ۲: ۲۰).

در اینجا یکی از بیانات جمال قدم در باره حقیقت روح را برای درک ارتباط استعارات آثار مذهبی گذشته با این امر برای نمونه ذکر کنیم: "... اوست [روح انسانی] آیتی که از دخول و خروج مقدس است و اوست ساکن طائر و سائر قاعد، شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدس از اول و آخر است ... (منتخبانی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۸).

### سبب بروز اعتقاد به تناسخ و دو دلیل عقلی بر رد آن

آنچنانکه مذکور شد کتب اولیه هندوان اعتقاد به تناسخ و "کارما" را بصورتی که در این ایام مطرح است نمی‌آموخت و این عقاید بعدها بوسیله متفکران و معلمان هندو، شاید برای توضیح و توجیه نابرابریهای اجتماعی و عدم عدالت اجتماعی در جوامع هندو، عرضه شده است. نکته قابل تأسف در آنست که این اعتقادات خود سبب تداوم همان نابرابریها و اجحافات در طول تاریخ به کثیری از مردم سرزمین پهناور هند شده. یکی از علل تداوم نابرابریهای اجتماعی در این جامعه آن بوده که بنا بر اعتقاد "کارما" دخالت هر فردی در زندگی و شرایط دیگران سبب ایجاد "کارمای" بد برای هر دو طرف میگشته زیرا در این اصول تناسخ و "کارما" فرض آن بوده که هرکس بایستی بدبختیهای خود و دیگران را بپذیرد تا بتواند در این حیات جبران مافات خود نموده و برای تناسخ بعد توشه بهتری بردارد.

اعتقاد به نظام "کاست" (طبقات اجتماعی) در این ایام و عدم تمایل عمومی به ریختن این عقیده به زباله‌دان تاریخ خود یکی از نتایج اعتقاد به تناسخ و "کارما" است و عواقب آن شبیه و یا بمراتب بدتر از اعتقاد و عمل به نظام برده‌داری سنتی بوده. این عقیده اجتماعی حتی در این ایام هم از اعتقادات سنتی پاره‌ای از هندوان خارج نشده و هنوز آنچنان بر نحوه تفکر و عمل گروهی از هندوان اثر دارد که با وجود وضع قوانین متعدد جهت بهبود امور طبقات کم‌بضاعت در پارلمان

هند، مردم این سرزمین بیش از ۱۵۰ میلیون از هم‌مسلمان خود را از طبقه "نجس" دانسته و آنان را ناپاک میدانند و بر خلاف قوانین مدون هند آنان را از بسیاری از حقوق اجتماعی و روابط آزاد با دیگران محروم میکنند. اعضای این طبقه اجتماع هنوز هم مجبورند بیشتر کارهای سخت و کثیف و به اعتقاد هندیان "ناپاک" را انجام دهند. حرکت به بالا در بین طبقات و ازدواج و حتی صرف غذا با طبقات بالاتر برای این گروه عظیم از هندیان در بسیاری از موارد هنوز ممکن نیست.

گذشته از مضرات فراوان انسانی و اجتماعی، و هم بنا بدلائل عدم تطبیق با کتب اولیه هندیان که به پاره‌ای از آنان اشاره شد، تناسخ و "کارما" بدلائل منطقی هم مردود است. در اینجا به ذکر دو دلیل کفایت میشود:

- ۱- چون پس از مرگ بنا باین اعتقاد فقط نفس غیرمختص فرد "اتمان" است که تجسد می‌یابد عادلانه بنظر نمی‌رسد که فرد و جسم جدید عذاب خطاهای فرد قبل را ببیند. دیگر آنکه این نفس غیرمختص هیچ آگاهی از حیات گذشته ندارد تا سبب پند وی و احترازش از معاصی آینده شود.
- ۲- نظام عقیدتی "کارما" سبب رهایی و خلاصی روح غیرمختص از عذاب تولدهای مکرر نمیشود زیرا جسم جدید بایستی با فروتنی هر غذایی که به او در این حیات میرسد بپذیرد تا سبب "کارمای" بد بیشتری نشود. توجه به تاریخ جوامع هندو نشان میدهد که کاربرد این اصل عموماً غیرممکن بوده و سبب بهبود وضع اجتماعی خلق ضعیف در این جوامع نگشته. پذیراندن اعتقاد به قضا و سرنوشت در بین همه ملل غالباً وسیله‌ای در دست طبقات حاکم برای خنثی کردن جنبشهای مردمی برای احقاق حقوقشان بوده است.

اعتقاد به تناسخ در فرقی از یهودیان اعتقاد به انواع و اقسام تناسخ در بین اکثر ملل و ادیان به طرق گوناگون راه یافته است. مثلاً در کتاب زوهر که از کتب اهل باطن تورات میباشد مضمون بیانی را چنین میخوانیم: "ارواح بایستی به ماده‌ای که از آن آمده‌اند باز گردند و برای این بایستی تمام کمالاتی را که هسته آن در وجودشان به ودیعه گذاشته شده بیابند. و اگر نتوانند آن را در یک حیات بیابند بایستی در هر چند

حيات که لازم است بيابند تا پاک و پاکيزه شده و شرايط و قابليات اتحاد با خدا را بدست آرند" (زهر، ج ۲، ص ۹۹).

گرچه در تورات تأيیدی بر اصول تناسخ نمی‌بينيم ولی اين امر مانعی برای معتقدان يهودی تناسخ نبوده است. مثلاً يهوديان اهل باطن در توجيه عمل حضرت موسی در قتل یک مصري حضرت موسی را تناسخ هابيل و فرد مصري را تناسخ قابيل ميدانند، و مطابق قانون تورات، حضرت موسی با اين عمل قصاص قتل هابيل را از قابيل گرفته.

در کتب ديگری هم از آثار يهودی چون "براجوت" و يا "روش‌هشانه" مضامين مربوط به قيامت و رستاخيز به صورت تناسخ تعبير شده. شايد به همين دليل کتاب ايوب که از کتب تورات است در پاسخ به يهوديانی که چنين اعتقادی داشتند ميگويد: "به همانگونه که ابرها پراکنده ميشوند هر کسی نيز که به قعر قبر رفت ديگر باز نگردد. او هرگز به خانه‌اش باز نگردد و خانه‌اش ديگر او را نشناسد" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۷، آيات ۹-۱۰). و همچنين: "به جائي که من ميروم، سرزمين تاريخی و در سايه مرگ، از آن ديگر بازگشتی نيست" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۰، آيه ۲۱). و همچنين: "کجاست انسانی که مرد و جسمش متلاشی شد و روحش را از دست داد؟ همچنانکه آنها خشک ميشوند و سيلابها ساکن شده و فرو می‌نشينند، انسان نيز ميميرد و برنميخيزد، تا زمانی که آسمانها بزير آيند او برنميخيزد و از خواب بيدارش نمی‌کنند" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۴، آيات ۱۲-۱۰). و باز هم چنين ميخوانيم: "پس از چند سال ديگر من به راهی ميروم که هرگز بازگشتی ندارد" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۶، آيه ۲۲).

### اعتقاد به تناسخ در ميان پيروان آئين بودائی

تعاليم اساسی آئين بودا هم می‌آموزد که روح انسانی در اين عالم مادی نياز به تربيت روحانی دارد تا خصوصيات ناشايسته چون خشم، حرص، حسد، خودخواهی و نادانی را تبديل به مهربانی، بخشندگی، خير خواهی برای عموم، عشق به ديگران و آگاهی نمايد، تا در اين جهان مادی و در ورای آن عالم روحانی مخلد گردد. در کتاب "دهاما پندا" از حضرت بودا چنين مضمونی را ميخوانيم: "برخيز و بيکاره مباش! از اصول پاک و اخلاقی پيروي کن، انسان پاک در اين جهان و در عالم بعد هر دو در آسایش است" (داما پادا، فصل ۱۳، آيه ۱۶۸).

و همچنین در باره نیاز به اندوختن توشه‌ای برای حیات روحانی چنین میخوانیم: "تو اکنون چون برگی زرد و خزان‌زده‌ای که قاصد مرگ (یاما) به نزد تو آمده؛ در کنار در خروجی ایستاده‌ای و توشه‌ای برای راهی که در پیش داری نیندوخته‌ای. خود را بی‌نیاز از دیگران کن، سخت‌کوش باش و آگاه، چون ناپاکی‌ها را از خود بدور راندی و از قید گناهان رستی، به درون عالم بهشتی برگزیدگان (آریا) درآئی. عمرت به سر آمده و به نزدیک مرگ (یامی) رسیده‌ای، برای تو دیگر جایی نیست. خود را بی‌نیاز از دیگران کن، سخت‌کوش باش و آگاه، چون ناپاکی‌ها را از خود بدور راندی و از قید گناهان رستی دیگر تولد و نابودی را نخواهی دید" (داما پادا، فصل ۱۸، آیات ۲۳۸-۲۳۵).

یکی از اهداف آئین بودائی عرضه راه نجاتی برای رهائی هندوان از ترس و عذاب مداوم تناسخ بوده است. تعالیم حضرت بودا به روش همه مظاهر ظهور قبل و بعد در ظاهر به نفی و انکار اعتقاد پیشینیان سخنی نگفته و بیشتر توجه خود را به ارائه راهی برای گریز از امکان تناسخ معطوف داشته است. این روش انبیاء در مواردی سبب پاره‌ای از سوءتفاهمات گشته و در این مورد نیز در میان گروهی از بودائیان به دلیلی که ذکر شد اعتقاد به تناسخ همچنان باقی ماند.

### اعتقاد به تناسخ در میان پیروان آئین مسیح

گروهی از پیروان اولیه آئین مسیح نیز بنا به اعتقادات قبل خویش تا قرن‌ها همچنان معتقد به تناسخ باقی ماندند و دلائل متعدد از آثار مسیحی را مستمسک می‌گرفتند. این اعتقاد در میان قلبی از رهبران کلیسا نیز حامیانی داشت. مثلاً اولین رهبر کلیسای ارتودوکس که تعالیم مسیحیت را پس از پولس تدوین کرد بنا به روایت پاره‌ای از الهیون مسیحی از مروجان و طرفداران اعتقاد به قدمت روح انسانی بوده است. اعتقاد به قدمت روح انسانی و تناسخ در اروپا ریشه در آموزشهای مکاتب فلسفی چون افلاطونیان و نوافلاطونیان داشته است. گروهی معتقدند که این معتقدات در کلیسا تا زمان کنگره پنجم اتحادیه مسیحیان در شهر قسطنطنیه در سال ۵۴۳ میلادی هنوز ادامه داشته و تنها پس از قتل دو پاپ که هنوز از این عقاید طرفداری میکردند این تعالیم از مجموعه اعتقادات کلیسا برداشته شد.

اکثر مسیحیان اعتقاد به تناسخ را مخالف تعالیم حضرت مسیح میدانند چه اگر اصل "کارما" و تناسخ را بپذیرند دیگر نمیتوانند معتقد به این باشند که شهادت حضرت مسیح سبب نجات روحانی معتقدین میگردد. همچنین پذیرش این اصول خداوند قادر توانا را به تماشاگر ناتوانی در

بازی خلقت مبدل میکند که مغایر تعالیم مسیح است. در آئین مسیح مؤمنان به آسایش ابدی در عالم ملکوت و گناهکاران به آتش جهنم وعده داده شده‌اند. از این رو جایی برای سخن از تناسخ نمیماند. برای اطمینان به ذکر مضامین چند مثال از انجیل قناعت میکنیم:

"پس اگر دست و پایت سبب گناه برای تو گردد آنان را قطع کرده و از خود دور کن. برای تو بهتر است که بدون دست و پا در حیات باشی تا با داشتن دست و پا به آتش ابدی مبتلا شوی" (انجیل متی، فصل ۱۸، آیه ۸).

"پس او به آنان خواهد گفت از من دور شوید و به آتش ابدی بسوزید که برای شیطان و همیارانش تهیه شده ... پس آنان به عذاب ابدی مبتلا شوند و آن انسان پاک به زندگی ابدی" (انجیل متی، فصل ۲۵، آیات ۴۱ و ۴۶). و بالاخره در بیان زیر: "همانگونه که برای انسان مقدر شده که فقط یک بار بمیرد و پس از آن با قضاوت اعمالش روبرو شود، مسیح نیز یک بار قربانی شد تا گناه کثیری از انسانها را بدوش گیرد، و دوباره باز گردد نه آنکه گناه خلق را برگیرد بلکه برای آنان که در انتظار اویند نجات آورد" (انجیل، کتاب یهودان، فصل ۹، آیات ۲۸-۲۷).

### اعتقاد به تناسخ در میان پیروان آئین اسلام

در آئین اسلام نیز تناسخ و قدمت روح انسانی تأیید نشده ولی گروهی از مسلمین نیز چون پیروان سایر ادیان به تناسخ و یا قدمت روح انسان و یا هر دو معتقد بوده‌اند.

مثلاً مضمون زیر از قرآن مجید به وسیله برخی به تناسخ تعبیر شده: "توئی که شب را بر روز چیره گردانی و روز را بر شب فائق آوری. توئی که به مردگان حیات بخشی و از زندگان قبض حیات کنی، و توئی که رزق به هرآن کس که اراده کنی میرسانی" (قرآن، سوره آل عمران، آیه ۲۷).

یکی از خصوصیات کثیری از صوفیان اسلامی اعتقاد به قدمت روح انسانی بوده که این فکر همچون اندیشه مسیحیان اولیه که ذکر آن شد مقتبس از فلسفه افلاطونیان و نوافلاطونیان بوده است. کتاب مثنوی معنوی اثر مولانا جلال الدین رومی به ظاهر با حدیث شکوه نبی آغاز میشود که از نیزار بریده شده و از درد هجران و فراق وطن ناله سر داده، ولی در معنی حدیث درد هجران روح خویش را بیان می‌کند که پس از تولد در این عالم خاکی از بارگاه وصلت محبوب ابدی به دور افتاده و آرزوئی جز بازگشت در سر ندارد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدائیها شکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش  
بشنوید ای دوستان این داستان  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
باز جوید روزگار وصل خویش  
خود حقیقت نقد حال ماست آن

و میبینیم که مولانا با صراحت بیان می‌کند که این حدیث نقد حال خود اوست.

مولانا در شعری دیگر اشاره به گذشتن از مراحل جمادی و نباتی و حیوانی و رسیدن به مرحله انسانی می‌کند، با این توضیح که از این مرگها چیزی از دست نداده و این مرگها خود سبب ترقی و نمو او بوده است:

از جمادی مردم و نامی شدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
حمله دیگر بمیرم از بشر  
وز ملک هم بایدم جستن ز جو  
بار دیگر از ملک پران شوم  
پس عدم کردم عدم چون ارغنون  
آب کوزه چون در آب جو شود  
از نما مردم بحیوان سر زدم  
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم  
تا برآرم چون ملائک بال و پر  
کل شیء هالک الا وجهه  
آنچه اندر وهم ناید آن شوم  
گویدم انا الیه راجعون  
محو گردد در وی و چون او شود.

البته میتوان این شعر مولانا را به عنوان دلیل اعتقاد وی به تناسخ و وحدت وجود گرفت. ولی از نظر دیگر میتوان دید که رومی در این شعر در باب رشد روحانی انسان که در تمثیل مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را گذرانده تا به مرحله انسانی رسیده و سپس در عوالم حق چون ملائک آرزوی پرواز دارد سخن میگوید. با این تعبیر بیان مولانا ارتباطی با تناسخ ندارد. بررسی موضوع وحدت وجود که در این دو شعر ذکر شده و از رومی به آن اشارت رفته خارج از حیطه این مقاله مختصر است.

اسلام نیز چون آئین مسیح با عقیده به پاداش و عذاب اخروی در بهشت و یا جهنم و بازگشت روح انسانی به سوی حق راهی برای اعتقاد به تناسخ نمیگذارد، گرچه همانگونه که قبلاً بیان شد این اعتقاد خصوصاً در بین گروهی از صوفیان رایج بوده است.

### تعالیم دیانت بهائی در باره حقیقت روح انسانی و انکار نظریه تناسخ

در این مبحث به علت خلق انسان و ماهیت روح انسانی، مبدأ و مقصد روح، اختیار روح انسانی، علت تعلق روح به جسم و سیر روح در عالم مادی، و نهایتاً به عاقبت روح در عوالم الهی توجه

می‌کنیم. در این مبحث روشن خواهد شد که رد نظریه تناسخ و تواسخ نتیجه منطقی اعتقادات بهائی در باره مطالب مذکوره است.

### علت خلق انسان و ماهیت روح انسانی

بنا به تعالیم امر بهائی روح انسانی مخلوق الهی است، پس جدید است و نه قدیم، ذاتش غیر قابل شناخت است و ابدی است، به علت حب حق خلق شده، و برای رسیدن به بارگاه ملکوت و جبروتش هستی یافته و هدایت شده. عصاره این تعالیم را در چند بند از کلمات مکنونه عربی حضرت بهاءالله در زیر زیارت می‌کنیم:

"یا ابن الانسان، كنت فی قدم ذاتی و ازلیت کینوتی، عرفت حبی فیک، خلقتک و القیت علیک مثالی، و اظهرت لک جمالی".

"یا ابن الانسان، احببت خلقتک فاحببنی کی اذکرک و فی لوح الحیاة اثبتک".

"یا ابن الوجود، رضوانک حبی و جنتک وصلی فادخل فیها و لاتصبر، هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی".

"یا ابن الروح ببشارة النور أبشرك فاستبشر به والی مقرالقدس أذعوك تحصن فیہ لتستریح الی ابدالابد".

"یا ابن المنظر الاعلی، اودعت فیک روحاً منی لتکون حبیباً لی لم ترکتنی و طلبت محبوباً سوائی".

برای درک رابطه روح با جسم انسانی ابتدا مضمون فارسی بیان انگلیسی جناب ادیب طاهرزاده را ملاحظه می‌کنیم:

"رابطه روح و جسم همچون ارتباط نور و آئینه است. نور درون آئینه قرا ندارد بلکه از منبعی دیگر بر روی آئینه منعکس میشود، از این رو شکستن آئینه تأثیری بر نور ندارد. هنگامی که روح انسانی با جسم وی مرتبط میشود سبب خلق انسانی با خصوصیات بی‌مانند میشود. این خلقت هر روحی مبدأش زمان ایجاد نطفه هر انسانی است ولی روح ابدی شده و فنائی ندارد. حضرت عبدالبهاء میفرماید: 'روح انسانی در عالم زمان ابتدائی دارد ولی انتهائی ندارد و برای ابد ادامه می‌یابد.' پس روح انسانی ابدی است و در عوالم روحانی الهی برای ابد در حال کمال است. چنین مفهومی از حیات ابدی حقیقتاً ایده‌ایست تعالی‌بخش برای نژاد انسانی. این فکر حیات



ابدي است که احساس شفق و سپاسگزاري از حق توانا را در قلب هر مؤمني پديد مي آورد". (عهد و ميثاق بهاءالله، ص ۷)

حضرت عبدالبهاء در کتاب *مفاوضات* (صص ۱۰۱-۱۰۳) در باره انواع و ماهيت روح ميفرمايد که ارواح به پنج گونه اند، روح نباتي، حيواني، انساني، ايماني، و روح القدس، و سپس خصوصيات آنها را بر ميشمرند. ابتدا در تعريف روح نباتي آن را قوه اي مرکب از ترکيب عناصر و امتزاج مواد حاصل شده مثل قوه برق ميدانند که چون اين اجزاء از هم تفريق شود آن قوه ناميه نيز محو گردد. سپس در تعريف روح حيواني ميفرمايد که آن هم از امتزاج عناصر ترکيب شده، گرچه اين ترکيبي مکمل تر است، و روح حيواني يا قوه حساسيه ناميده ميشود. اين قوه نيز چون اجزائش تفريق گشت محو شود، مانند نور چراغي که چون روغن و فتيله اش تمام شود و بسوزد آن نور نيز محو گردد. سپس در شرح روح انساني ميفرمايد که اين روح چون نور آفتاب است و جسم انسان چون آئينه ايست که فنانش اثری بر فيض آفتاب نکند. ايشان روح انساني را نفس ناطقه و قوه کاشفه انساني ميدانند که محيط بر جميع اشياء است. و سبب بروز بدايع و صنايع و مشروعات عظيمه و اعمال نفوذ در وقايع مهمه تاريخ است، و عقل قوه روح انساني است. ايشان اين روح را مختار در انتخاب عمل خير و شر مي بينند. اين روح است که اگر کسب کمالات کند اشرف ممکنات گردد و چنانچه اکتساب قبائح کند پست ترين موجودات خوانند. اما اين روح انساني نياز به تربيت و هدايت دارد. اگر اين روح متصف بروح ايماني که از نفثات روح القدس است گرديد آن وقت آسماني گردد و روحاني شود و مطلع به اسرار الهي و حقائق لاهوتيه شود و به هدف خلقت خویش که لقای حضرت حق است رسد. روح القدس در امر مبارک واسطه بين حق و روح انساني و رساندن انوار تقديس از شمس حقيقت به حقائق مقدسه تعريف گشته است. پس روح القدس به عبارتي قوه مظاهر ظهور است که به واسطه آن عالم وجود و ارواح انساني را منقلب مي کنند.

حضرت عبدالبهاء در *مفاوضات* (صص ۱۳۵-۱۳۲) وجه تمايز انسان و حيوان را در روح انساني و نفس ناطقه مي بينند زيرا انسان و حيوان در جسم و روح حيواني شريکند. ولی در عين حال کثيری از حيوانات را در قوت حواس و قدرت جسماني برتر از انسان ميدانند. از اين رو منطقاً بايستي حيوانات در اين عالم بر انسان برتری جسته باشند، در حالی که مي بينيم انسان اکثر قواي طبيعت و حيوانات را به خدمت خود آورده. ايشان اين برتری انسان را نتيجه قدرت روح انساني و نفس ناطقه وی ميدانند.

## روح انسانی از کجا آمده و به کجا میرود؟

نظریه قدمت روح انسانی، آنچنانکه قبلاً ذکر شد، از طریق پیروان فلاسفه افلاطونیان و نوافلاطونیان به مسیحیت و سپس به فلاسفه اسلامی و ایرانی و متصوفه منتقل شده است. متفکرین و پیشوایانی چون جلال‌الدین رومی بر این عقیده بودند که روح انسانی از روح حق صادر شده و چون جرقه‌ایست که از همان جنس نور حق است، پس به همین دلیل حقیقت و ذات انسانی میتواند مجدداً به او بپیوندد و با او یکی شود. از انواع دیگر و افراطی‌تر این عقاید که در میان پیروان آئین هندو دیده میشود این است که هستی را تجلی ظهوری حق میدانند، همچون ظهور شاخه و گل و میوه از تخم. بنا به این اعتقاد حق در درجات گوناگون هستی را ایجاد کرده و به درجات متفاوت در آن منحل گشته. مثلاً نهایت ظهور حق را در انسان دانند و سپس در حیوان و آنگاه در گیاهان و بالاخره در جمادات. از این رو گیاه‌خواری را برگزیده و خوردن گوشت حیوانات را ممنوع میدانند.

قبلاً مطلبی از کلمات مکنونه عربی را در باره رابطه حق و خلق زیارت کردیم که ممکن است با توجه به اعتقادات پیشینیان و زبان استعاره‌ای این بیانات سبب سوء تفاهم گردد. بیان مبارک این بود: "یا ابن المنظر الاعلی، اودعت فیک روحاً منی لتکون حبیباً لی لم ترکنتی و طلبت محبوباً سوائی" (کلمات مکنونه عربی). حضرت عبدالبهاء در تبیین این بیان مبارک میفرمایند: "تعلق حق به خلق تعلق موجد است به موجود، تعلق آفتاب است به اجسام مظلومه از ممکنات، و تعلق صانع است به مصنوعات ... انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته ... تجلی ظهوری در حق باری تعالی نقص صرف و ممتنع و مستحیل است زیرا لازم آید که قدم محض بصفه حدود متصف گردد و غنای صرف فقر محض شود و حقیقت وجود عدم گردد و این محال است. لهذا جمیع ممکنات از حق صدور یافته است. یعنی مایت‌حقیق به الاشیاء حق است و ممکنات به او وجود یافته است. و اول صادر از حق آن حقیقت کلیه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و به اصطلاح اهل بهاء مشیت اولیه نامند ... عقل اول شریک حق در قدم نگردد ... (مفاوضات، صص ۱۴۴ - ۱۴۵).

در نزد اهل بهاء حق در ذات غیب منبع لایدرک خود همیشه بوده و خواهد بود و قیام و بازگشت ارواح انسانی هم بسوی حق قیام صدوری است. حضرت عبدالبهاء در باره دمیدن روح الهی و یا ودیعه‌گذاران در آدمی میفرمایند: "قیام ارواح انسانی به حق قیام صدوریست، و اینکه در تورات

میفرماید که خداوند روحش را در آدم دمید این روحیست که مانند نطق است از ناطق حقیقی صدور یافته و در حقیقت آدم تأثیر نموده" (مفاوضات، صص ۱۴۴-۱۴۷).

چند نکته دقیق و ظریف دیگر در باره روح بدین قرار است:

فرموده حضرت بهاءالله درک ماهیت و ذات روح خارج از توانائی بشر است: "و اگر الی مالانهایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حق خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لوح ملاحادی قزوینی، شماره ۸۳). ولی البته بفضل حق جنبه‌هایی از این حقائق روح در آثار الهی بیان شده است که در اینجا به صورتی خلاصه عنوان میشوند.

روح و یا نفس انسانی به فرموده حضرت ولی عزیز امرالله "هم‌زمان با انعقاد نطفه جسمانی بوجود می‌آید" (ترجمه از انگلیسی از پیام‌های حضرت ولی‌امرالله به آلاسکا، ص ۷۱). و به فرموده حضرت عبدالبهاء "روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه، الی‌الابد باقی و برقرار است" (مفاوضات، ص ۱۱۴). از روح انسانی در آثار مبارکه به نامهای دیگری چون نفس ناطقه و قوه کاشفه نیز یاد شده و عقل انسانی یکی از قوای روح را تشکیل میدهد یعنی "عقل قوه روح انسانی است، روح بمنزله سراج است عقل بمنزله انوار که از سراج ساطع است، روح بمنزله شجر است و عقل بمنزله ثمر، عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است، مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است ... ولی تا به روح ایمانی مؤید نگردد مطلع به اسرار الهیه و حقائق لاهوتیه نشود" (مفاوضات، ص ۱۴۸). روح انسانی بمدد قوای خمسۀ ظاهره مادی ادراک کائنات جسمانی کند. ولی روح انسانی به فرموده حضرت عبدالبهاء (مفاوضات، ص ۱۴۹) قوای معنویه‌ای دارد که عبارتند از قوه مخیله که تخیل اشیاء کند، و متفکره که تفکر در حقائق امور نماید، و مدرکه که ادراک حقائق اشیاء کند، و حافظه که آنچه ادراک نموده حفظ نماید، و قوه مشترکه‌ای رابط میان قوای خمسۀ ظاهره و قوای باطنه است.

در باره این مطلب که حیات روحانی چیست و مکان روح و عالم ملکوت کجاست حضرت عبدالبهاء میفرماید: "ملکوت موقع جسمانی نیست، مقدس است از زمان و مکان، جهان روحانی است و عالم رحمانی، و مرکز سلطنت یزدانی ... روح مکان ندارد بلکه لامکانست ... اما داخل شدن در ملکوت به محبت‌الله است، به انقطاع است، به تقدیس و تنزیه است، به صدق و صفاست، و استقامت و وفاست، به جانفشانیست" (مفاوضات، صص ۱۶۹-۱۷۱).

### توجیه شرایط جهان و روابط نابسامان جوامع بشری

قبلاً ذکر شد که شاید اعتقاد به تناسخ برای توضیح و توجیه شرایط نابسامان در روابط انسانی، و ظلم و اجحافات و بی‌عدالتی‌های رایج جامعه بشری، و ترس از فنا و نابودی و در نتیجه جلوگیری از تصور پوچی زندگی انسانی، ابداع و منتشر شده است. با عنایت به قسمتهائی از کلمات مکنونه و مضامین بیانات حضرت عبدالبهاء که قبلاً درج شد دیگر جائی برای استناد به علل مذکور در تأیید اعتقاد به تناسخ نمی‌ماند ولی این مسائل فردی و اجتماعی که گریبان‌گیر عالم است نیاز به توجیهی جدید می‌یابد.

به فرموده جمال قدم علت آفرینش ممکنات حب بوده، پس انسان حاصل عشق حضرت حق است. شرط لازم در هر رابطه عاطفی حبيب و محبوب، و انسان و حق، اختیار است، چه که اجبار و عشق متقابل با هم هماهنگی ندارند. پس روح انسانی آزاد خلق شده و آزادانه و از روی اختیار به محبوب ابدی خویش عشق می‌ورزد و یا از او دوری می‌جوید. درک علل مشکلات جوامع بشری و اختلافات و جنگ و جدالهای چند هزار ساله به همین آزادی انسانی در انتخاب خوب و بد برمیگردد.

به اعتقاد بهائی تاریخ چند هزار ساله بشر با همه فجایع و مظلّمش دلیل بر خودخواهی و پستی و خسونت ذاتی انسانی نیست، بلکه این صفحات تاریخ خود نشانه امید به آینده درخشان نوع انسانی است. حضرت عبدالبهاء (مفاوضات، صص ۱۲۹-۱۳۰) در باب پیشرفت تدریجی انسان از بدو پیدایش در عالم خاک می‌فرمایند که انسان در رحم کره ارض چون نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نموده، و در بدایت به این حلاوت و ظرافت و لطافت و هیأت و شمایل و حسن و ملاحظت نبوده. ولی در عین حال نطفه نوع ممتاز بوده نه نطفه حیوان، و نوعیت و ماهیتش تغییر نکرده است. مدنیت سبب شده که انسان که از بدو خلقت قابلیت و استعداد اکتساب کمالات صوریه و معنویه را داشته از حالت جنگلی بیرون آمده، و چون اثمار درختان جنگلی که به واسطه باغبانی تربیت شوند لطیف‌تر و شیرین‌تر شده. و باغبان عالم انسانی انبیای الهیند. با وجود پیشرفتهای فراوان در تمدن مادی و معنوی در دو قرن اخیر، و خصوصاً در نیم قرن اخیر، باز هم بسیاری از شرایط نامناسب و ناسالم در روابط بین افراد و ملل باقی مانده و نظم بدیع جهان‌آرای امر الهی برای حل همین مسائل و مصائب به نجات بشر آمده. با افزایش روزبروز نقش امرالله در پیشبرد تمدن مادی و معنوی بشر، امید به صلح و برابری و برادری و وحدت عالم انسانی بیشتر خواهد شد و این خود به این روند سرعتی فوق تصور کنونی ما خواهد بخشید.

باش تا صبح دولتش بدمد کین همه از نتایج سحر است.

### علت و هدف از تعلق روح انسانی به جسد در عالم مادی

گروهی از پیروان آئین هندو انسان و حقیقت وجود وی و همه هستی را تجلی ظهوری حق دانند. از این رو معتقدند که حقیقت انسانی باید خود را از ناپاکیهای مادی و جسد و زندگی برهاند تا موفق به عروج بسوی حق و یا بحق گردد. و این فلسفه اهداف و وظایف مؤمن هندو را در این جهان مشخص میکند.

در آثار مذهبی ادیان سامی (یهود و مسیحیت و اسلام) علت گذار روح انسانی و انسان در این عالم خاک بگونه‌ای دیگر ترسیم یافته. در فصول اول و دوم سفر تکوین کتاب تورات شرح خلقت جهان و همه نباتات و حیوانات و آدم و حوا آمده است. در این متن است که همچنین شرح اعمال آدم و حوا را در باغ عدن میخوانیم. مطابق مندرجات این کتاب حوا و آدم به علت نافرمانی، و خوردن میوه درخت ممنوعه، و یافتن قوه درک خوب و بد، مورد غضب حق قرار گرفته و برای تنبیه از بهشت رانده شده، و بصورت تبعید در زمین مسکن می‌یابند. این اعتقاد با تغییراتی در متون مذهبی و فلسفی و هنری پیروان این ادیان بازتابی مؤثر داشته است. پس حیات مادی در عمل بگونه‌ای زندان تشبیه گشته که از آن گریزی نیست و هر فردی ناچار است دوره این زندان خود را بگذراند.

متن حکم تبعید و تنبیه آدم و حوا در ارض چنین است: "خداوند خطاب به زن فرمود: من درد زایمان و فغان را بیشتر میکنم و بارداریت با درد خواهد بود. همیشه در اشتیاق شوهرت خواهی بود و او صاحب تو خواهد بود.

و خداوند خطاب به آدم فرمود: چون به حرف همسرت گوش دادی و از میوه درخت ممنوعه خوردی زمین بخاطر تو مورد غضب من است. با زحمت و مشقت روزی خود را تا آخر الحیات از زمین برگیری. زمین برای تو خار و خس ببار آرد و گیاهان وحشی برای خوراکت برویاند. با عرق جبینت نان خود را درآوری تا به خاک برگردی." (فصل دوم سفر تکوین تورات، آیات ۱۶-۱۹)

این مفاهیم تورات در آیات قرآنی نیز آمده و غالباً به همان معانی تعبیر گشته‌اند. حافظ شیرازی (دیوان حافظ) در این باره به زبان حال عموم میگوید:

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم      بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم  
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق      که درین دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم  
و باز رندانه میگوید: (دیوان حافظ)

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم.

این برداشت منفی از حیات مادی روح عواقب وخیمی در درک هدف حیات و کیفیت زندگی و روابط انسانی معتقدین به این ادیان داشته است که تفصیل آن خارج از موضوع این مقاله است. اصل داستان چنانچه به ظاهر خوانده شود به فرموده حضرت عبدالبهاء "در نهایت غرابت است و عقل در قبول و تصدیق و تصور آن معذور ... اگر این ظواهر این حکایات را به شخص عاقلی نسبت دهند البته عموم عقلا انکار کنند ... لهذا این حکایت آدم و حوا و تناول شجره و خروج از جنت جمیعاً رموز است و از اسرار الهیه و معانی کلیه و تأویل بدیعه دارد." (مفاوضات، ص ۸۹).

این داستان در بین مسیحیان کاربردی تازه یافت. پیروان اولیه حضرت مسیح که در پی یافتن توجیهی عام‌پذیر برای علت شهادت و مرگ زودرس مولای خود بودند ظاهر این داستان تورات را وسیله‌ای برای نیت خویش یافتند. مسیحیان خطا و نافرمانی آدم و حوا را به گناه اولیه تعبیر و تفسیر نمودند و به این علت همه نسلهای آینده بشر را از آدم و حوا گناه کار و مستوجب عقوبت دیدند. بنا به اعتقاد آنان فقط شهادت و قربانی تنها فرزند خداوند می‌توانست خشم وی را فرو نشاند و گناه اولیه فرزندان آدم و حوا را بشوید.

برخورد مسیحیان و کلیسا با بسیاری از مسائل اجتماعی در طول تاریخ ناشی از این برداشتها از این داستان سفر تکوین بوده. به عنوان مثال، اعتقاد به بی‌ارزشی زندگی مادی، تصور آنکه غیرمسیحیان را جز بار گناه در این جهان و پادشاه جهنمی در عالم دیگر توشه‌ای نبوده و نیست، پایمالی حقوق زنان و ندادن نقشی شایسته به نسوان را میتوان نام برد. با این اعتقاد، گروهی از مسیحیان، چه مرد و چه زن، در کلیه ادوار ترک دنیا نمودند و در صومعه‌ها جای گرفتند. جنبه‌هایی از این طرز تفکر دامن اسلام و خصوصاً متصوفه را گرفت تا آنجا که به دنیا پشت کرده و زاویه خانقاه را بر مجلس درس و علم ترجیح دادند.

به اعتقاد اهل بهاء علت خلقت انسان عشق بوده ولی بشر همیشه نیاز به تعلیم و تربیت داشته و خواهد داشت تا شایسته رسیدن به بارگاه حق شود. این تعلیم و تربیت به صورت تدریجی از طریق ظهور انبیاء و رسل به انسان رسیده و این نیز خود نشانه‌ای از عشق حق است که خلقتش را به حال خود نگذارد. حضرت بهاءالله هدف از ظهور خویش را اینچنین بیان میفرماید: "مقصود این عبد از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضاء بوده

که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقيقي فائز گردد." (کتاب عهدي، ادعيه حضرت محبوب، ص ۴۱۲)

آئين بهائي اعتقاد به تبعيد آدمي و يا روح انساني را از بهشت به عالم خاک به جهت عصيان و نافرمانی از حق رد ميکند و بجای آن اصل نياز روح انساني را به کسب کمالات از طريق سير و سلوک در اين جهان مادي با تعلق به جسمي عنصري مي پذيرد. جمال قدم در بندي از کلمات مکنونه فارسي ضمن به کاربردن کلمات و لغات مرتبط با اعتقادات پيشينيان تبیین و تفسيری زيبا از خلقت و هدف آن و نقش حق در حمايت و حراست و هدايت اين اشرف مخلوقاتش ارائه مي فرمايند. اين بيان در ضمن گويای شکوه ايشان از غفلت بشر از مصاحبت دوست حقيقي و انهماک وی در بازی آب و گل نیز می باشد: "ای پسر وجود- در باديه های عدم بودی و ترا بمدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جميع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربيت تو گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن ام دو چشمه شیر منير برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حب ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظل رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جميع اين مراتب آن بود که بجبروت باقی ما درائی و قابل بخششهای غيبی ما شوی و تو غافل چون بثمر آمدی از تمامی نعيم غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی بقسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست بايوان دشمن مقرر يافتی و مسکن نمودی." (ادعيه حضرت محبوب، صص ۴۴۰ - ۴۴۱)

حضرت عبدالبهاء در حکمت ظهور روح انساني در جسد در عالم مادي مي فرمايند: "حکمت ظهور روح در جسد اينست، روح انساني وديعه رحمانيست، بايد جميع مراتب را سير کند، زيرا سير و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالات است. مثلاً انسان چون در اقاليم و ممالک مختلفه بقاعده و ترتيب سير و حرکت کند البته سبب اکتساب کمال است ... بهمچنين روح انساني چون سير در مراتب وجود کند و دارنده هر رتبه و مقام گردد حتی رتبه جسد، البته اکتساب کمالات نمايد." (مفاوضات، ص ۱۴۲) بنا بر اين هدف انسان در حيات مادي نیز چون عوالم الهي حصول تربيت در کليه شئون انساني و روحاني است. حضرت عبدالبهاء با توجه به جنبه های مختلف وجود انساني مي فرمايند: "اشرف موجودات انسان است، انسان در نهايت رتبه جسمانيست و بدایت روحانيات. يعنی نهايت نقص است و بدایت کمال، در نهايت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانيت ... جنبه حيوانيت دارد و جنبه ملکيت. و مقصود از مربی اينست که نفوس بشريه را تربيت بکند تا جنبه ملکيت بر جنبه حيوانيت غالب شود." (مفاوضات، ص ۱۴۵) پس حيات

انسانى دانشگاهى است براى ترقیات انسانى و روحانى و به فرموده مبارک: "انسان آیت کبرای الهى است، يعنى کتاب تکوين است، زيرا جميع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظل مربى حقيقى بيفتد و تربيت شود جوهرالجواهر گردد، نورالانوار شود، ... مهبط الهامات ربانى گردد. و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانى گردد، جامع رذائل حیوانى شود ... و چون به اشرف مقامات عالم انسانى رسد آن وقت ديگر ترقى در مراتب کمالات دارد ... زيرا کمالات انسانیه غيرمتناهیست ... و چون کمالات انسانیه غيرمتناهی است پس بعد از صعود از این عالم نیز ترقیات در کمالات تواند نمود." (مفاوضات، ص ۱۶۶)

از بیانات اخير روشن میشود که تعلق روح انسان به جسمى عنصرى در طول حیات عین فضل و موهبت و عنایت و رحمت حق در تربیت و تنزیه و تکمیل روح انسانى است. مقصد ديگر از حیات عنصرى تقلیب و تنزیه این جهان مادى است تا چون آئینه‌ای نورانیت عوالم روح را در خود منعکس سازد. یکى از اهداف نظم بدیع جهان‌آرای حضرت بهاءالله تقلیب این عالم خاک و تمدن مادى است که شرح آن خارج از مطلب این بررسی است.

### عاقبت روح انسانى پس از مرگ جسمانى

قبلاً بیان شد که بنا به متون اولیه آئین هندو روح درگذشتگان نهایتاً به بارگاه "ياما" رسیده و پس از سنجش اعمال در صورت خیر برای ابد به گروه ارواح پاک پیشینیان می‌پیوست و در صورت شر به قبیل ارواح شروران. همین اعتقاد با تغییراتی در ادیان سامى نیز وجود دارد. خصوصاً در آئین اسلام و مسیحیت روز رستاخیز به روزى موعود برای قیام جسمى مردگان و سنجش خطا و صواب خلق اختصاص یافته که در غایت هر کس پاداش اعمال نیک و یا بد خود را برای ابد در فردوس و یا دوزخ دریافت میکند. تأثیرات تعالیم آئین زردشت نیز بر اعتقادات مسیحیان و مسلمانان در مورد روز رستاخیز و حیات پس از مرگ درخور ذکر است. موضوع بهشت و جهنم از مضامین محکمت کتب عهد جدید و قرآن مجید در میان اکثر مؤمنین این ادیان شناخته میشود و کتب محققین و معلمان این ادیان در شرح و بسط جزئیات این دار آخر جائى برای کنجکاوى باقى نگذارده‌اند.

امر مبارک در این زمینه نیز خط بطلان بر ظاهرنگرى به این مضامین در آثار مقدسه و کتب علمای ادیان می‌کشد. در بسیاری از الواح مبارکه عوالم روحانى الهى نامحدود و نامتناهی خوانده شده‌اند و عموماً کل طائف این عالم مادى‌اند، گرچه ما در این حیات آگاهی به آن عوالم نداریم



(حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰). حضرت بهاءالله در لوحی رابطه این عوالم را چنین بیان میفرماید: "فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۱). تا زمانی که جسم انسانی قدرت حفظ حیات دارد رابطه تعلق روح به جسم ادامه دارد و در غیر آن جسم به خاک باز میگردد و روح به سیر روحانی خویش ادامه میدهد. حضرت عبدالبهاء در این باره میفرماید: "روح غیر جسد است و بقایش مربوط به بقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آفتاب محروم ماند." (مفاوضات، ص ۱۶۲) ایشان به دو نوع ادراک روح انسانی در حیات عنصری بشر اشاره میفرمایند، یکی ادراک از طریق قوای محسوسات انسانی چون چشم و گوش که در حقیقت بیننده و شنونده روح است؛ و نوع دیگر که این ادراک بدون واسطه این قوا و مستقیماً صورت میگیرد، چون ادراکات در عالم رؤیا (مفاوضات، صص ۱۵۹-۱۶۲). این خود دلیل دیگری است بر استقلال روح از جسم. به فرموده مبارک "روح انسانی بر حالت واحده است نه به مرض جسد مریض شود و نه به صحت جسم صحیح گردد. نه علیل شود، نه ضعیف گردد، نه حقیر گردد نه خفیف شود، نه صغیر. پس معلوم و محقق گشت که روح غیر از جسد است و بقایش مشروط به بقای جسد نیست".

و اما پس از مرگ روح انسانی چه سرنوشتی دارد؟ در آثار امر مبارک اشارات فراوانی به حالات ارواح پس از ترک تعلقات جسمانی گشته. جمال قدم در لوحی میفرماید: "و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع میشود، اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع، لعمرالله به مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است، هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینمایند، اوست مایه ظهور عالم و صنایع او، و اشیاء ظاهره در او، به امر سلطان حقیقی و مربی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه، و ارواح مجرده مایه عالمند، تفکر و کن من الشاکرین" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۲). و چنان ارواحی بفرموده مبارک "بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه، و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۰).

ایشان در لوحی به چند مطلب در باره حالات روح انسانی در عوالم الهی اشاره میفرمایند: "... اینکه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن، و اینکه سؤال از کیفیت

آن نمودی انه لایوصف و لاینیغی ان یذکر الا علی قدر معلوم. انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند، و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند ... ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای کمال ظهورات و صنایع عالم، بهم تمطراسحاب و تنبت الارض، هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود نه، و سبب اعظم ارواح مجرده بوده و خواهد بود ... بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود به هیكلی که لائق بقا و لائق آن عالم است. این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی، چه که مسبوق است بعلت، و بقاء ذاتی غیر مسبوق، و آن مخصوص است بحق جل جلاله طوبی للعارفین" (مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، لوح عبدالوهاب، ص ۱۶۴).

در کتب همه اديان به عناوین مختلف ذکر بقای روح و مجازات و مکافات آمده است. حضرت عبدالبهاء این مجازات و مکافات را به دو نوع تقسیم میکنند: "یک نوع ثواب و عقاب وجودی" و دیگری "اخروی" و میفرمایند که "این نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است چه این عالم و چه عالم روحانی ملکوتی، و حصول این مکافات سبب وصول بحیات ابدیه است". بفرموده مبارک کسب کمالات و فضائل در این جهان سبب تولد روحانی و نزدیکی به حق و جنت حقیقی در این جهان است، و بالعکس انهماک در شهوات و شؤون نفس و هوی و صفات ظلمانی در این جهان. اعظم عقوبات و سرنگونی در نیران در این عالم است. و در باره مکافات اخروی میفرمایند: "نعم و الطاف روحانی است ... و حصول آرزوی دل و جان و لقای رحمن در جهان ابدی" و عذاب اخروی "محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است، و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم ولو بعد از موت باقیست ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد." (مفاوضات، صص ۱۵۷-۱۵۸)

و اما چه عواملی در عوالم روحانی سبب کسب فیوضات و ترقی روح و لقای رحمن میشود؟ بفرموده حضرت عبدالبهاء، در حیات مادی انسان دارای اختیاری نسبی و در پاره‌ای از امورات خویش چون اعمال خیریه و افعال شرّیه است، و در اموری چون خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی اراده انسانی نسبتاً مجبور است. در امور اختیاری انسان مسؤل است، و در امور اجباری غیرمسؤل. ولی در عین حال هر عمل انسانی چه خیر و چه ناصواب موقوف بمدد پروردگار است، چه اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر و نه بر شرّ توانا. (مفاوضات، صص ۱۷۴-۱۷۶)

قبلاً بیان شد که این اختیار نسبی از عنایت حق به خلق و لازمه عشق است. در عوالم دیگر الهی نیز این اختیار نسبی روح انسانی در انتخاب خیر و شرّ ادامه دارد. دلیل اول بر این مطلب

شرط عشق است که در عوالم روحانی به درجاتی بس لطیفتر و شدیدتر در کار خواهد بود، چه که روح انسانی در عوالم ملکوت از مشاغل فریبده آب و گل که مناسبت با جسم مادی او دارد به دور است. و دلیل ثانی بیان حضرت عبدالبهاء است که میفرمایند در عوالم روحانی نیز انسان توانائی آن را دارد که برای ترقی روحانی خویش به تضرع و رجا طلب مغفرت کند. این مضمون در رابطه با امکان ترقی برای کسانی است که در گناه و عدم ایمان مرده‌اند ولی البته در حق نیکوکاران نیز صادق است، و این نشانه اختیار روح انسانی در عوالم الهی است. بیان مبارک این است: "چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حق این نفوس دعا کنیم همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند. پس در آن عالم هم میتوانند ترقی کنند. همچنانکه در اینجا میتوانند بتضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم میتوانند طلب غفران نمایند، بتضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم بواسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی مینمایند بهمچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعا و رجای خود میتوانند ترقی کنند، علی‌الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند." (مفاوضات، ص ۱۶۴)

ایشان در بیانی دیگر شرایط و وسائط دیگر ترقی ارواح را در عوالم ملکوت روشن میفرمایند: "ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا بصرف فضل و موهبت ربانی، و یا بطلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی، و یا بسبب خیرات و میرات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل شود ... اطفالی که پیش از بلوغ صعود نمایند یا قبل از وعده از رحم سقوط کنند ... این اطفال در ظل فضل پروردگارند چون سیئاتی از آنان سر نزده و باوساخ عالم طبیعت آلوده نگردیده‌اند، لهذا مظاهر فضل گردند و لحظات عین رحمانیت شامل آنها شود." (مفاوضات، ص ۱۶۹)

کاربرد صحیح این اختیار نسبی روح انسانی که هدیه حق است برای هر انسانی در هر یک از عوالم الهی سؤالی است بجا. بنا به مضمون کلی کتاب هفت وادی شایسته آن است که انسان نهایتاً اراده خویش را با اراده حق آنچنان منطبق و همنوا و سازگار سازد که گوئی اراده‌ای از خود ندارد، و در او جز اراده حق حکمفرما نیست. و این مفهوم حقیقی فناء فی الله و بقاء بالله در امر مبارک است. امید و هدف غائی هر روح پاکی آن است که با رسیدن به این مرحله ترقی روحی در این عالم و در عوالم حق چون برگی آزاد از تعلق، با نسیم اراده او به حرکت آید و در انوار عشق او چون ذره‌ای به رقص و دست‌افشانی و پایکوبی بسوی او اوج گیرد. این است پاسخ

شایسته روح انسانی به هدیه اختیار و عشق بی‌منت‌های حق، و این است معنی وصلت روحانی و اتحاد با محبوب ابدی. آیا پس از این جائی برای اصرار بر تناسخ و تواسخ در عالم مادی میماند؟ در خاتمه برای اطمینان خاطر بیان حضرت عبداله‌ه‌اء را در رد عقیده به انواع تناسخ و تواسخ را در اینجا زینت این مقاله می‌کنیم. ایشان ابتدا ضمن ذکر این مطلب مهم که "ما را مقصد بیان حقیقت است، توهین عقاید ملل دیگر نیست" فرق معتقدین به تناسخ را تقسیم‌بندی و خلاصه می‌فرمایند، که از یک سو نشانه تنوع در این عقاید است، و از سوی دیگر احاطه پاسخ ایشان به این عقاید غامض است که تا حدودی در این مقاله عرضه گشته: "پس بدان که تناسخیان بر دو قسمند، قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند، لهذا برآنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند، و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند، و بجهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمند، بعضی برآنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تواسخ گویند. و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید، و اینرا تناسخ گویند. و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب و در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد. یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند، ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد، و قوت که عبارت از روح است بجمع کمالات در آن تحقق یابد. این است مسأله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بیان شد." (مفاوضات عبداله‌ه‌اء، صص ۱۹۶-۲۰۲) دلائلی که ایشان در رد تناسخ و تواسخ در مفاوضات ذکر می‌فرمایند فراوان و متنوع است و فقط به ذکر چند مورد از آنها در اینجا کفایت می‌شود.

ایشان ابتدا اشاره می‌فرمایند که تکرر در عالم ملک که آئینه عوالم ملکوت است وجود ندارد زیرا "اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع‌الوجود مشابه و مطابق و مماثل و بدون امتیاز نیایی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال، لهذا تناسخ و تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلی واحد است، و این مستحیل و

غيرممکن". آنگاه مي‌فرمايند که روح انساني نيز که از کائنات ملکوتيه است تکررش در مقامي از مقامات چه در قوس نزولي و چه در قوس صعودي ممتنع و محال است.

بايد توجه نمود که ايشان آمدن فصول را که ظاهراً همان اشجار همان برگها و ميوه‌ها را ظاهر مي‌کنند تکرر نوعي گویند، يعني برگ و ميوه امسال را دقيقاً همان برگ و ميوه پارسال نميدانند، بلکه معتقدند که از ترکيب عناصر جديده "نوعيت" است که باز آمده. ديگر آنکه ايشان تکرر و رجوع به عالم ناسوتي را سبب تغيير ماهيت و مورث کمالات نميدانند، "بر فرض تصديق اين مطلب، در تجدد و عود تغيير ماهيت ممکن نه، زيرا جوهر نقص به عود و رجوع حقيقت کمال نگرده ... شجره زقوم آنچه تکرر بايد ثمر شيرين نهد".

ايشان آنگاه به بي‌قدری اين جهان ناسوت در مقايسه با عالم ملکوت اشاره کرده و دليل ديگري بر رد تناسخ عرضه مي‌فرمايند: "عالم ناسوتي را چندان قدر و مزيتي نه که انسان بعد از نجات از اين قفس دوباره آرزوي آن دام نمايد، بلکه بفيض ابدی استعداد و قابليت حقيقت انسان بسير در مراتب وجود ظاهر و عيان گردد نه به تکرر و رجوع ... و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبيعي و مخالف نظم الهی ... مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع کند". ايشان پيداشدن اين عقايد را در گروهی از تناسخيون به علت "تصور حصر وجود در اين جهان فانی و انکار جهان‌های الهی" ميدانند، و مي‌فرمايند که "اگر عوالم الهی به اين عالم جسمانی منتهی گردد ايجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبيان گردد ... مانند عقول قصيره فلاسفه سلف مثل بطلميوس و سائرين که چنين اعتقاد و تصور مينمودند که جهان حیات و وجود محصور در اين کره ارض است و اين فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعة آسمانی و جميع فارغ و خالی. ملاحظه نمائيد که چقدر فکرشان قصير و عقولشان ضعيف بود".

و نهايتاً به موضوع رجعت انبياء اشاره نموده که پاره‌ای آن را دليلی بر تناسخ ميدانند و آن نظر نادرست را نيز چنين اصلاح مي‌فرمايند: "در کتب مقدسه و صحف الهيه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند. زيرا مقصود انبيای الهی از رجوع رجوع ذاتی نيست، بلکه رجوع صفاتی است، يعني رجوع مظهر نيست رجوع کمالاتست. در انجيل مي‌فرمايد که يحيی بن زکريا حضرت ايلياست، از اين بيان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصيت حضرت ايليا در جسد حضرت يحيی نه، بلکه مراد اينست کمالات و صفات حضرت ايليا در حضرت يحيی جلوه و ظهور نمود".

برای تبرک با این بیان جمال قدم در وصف خلقتش آنچنانکه در کلمات مکنونه آمده این بحث را خاتمه میدهیم:

"ای دوست - تو شمس سماء قدس منی، خود را بکسوف دنیا میالای. حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدرائی و جمیع موجودات را بخلعت هستی بیارائی."

### یادداشت

\* این مقاله حاصل تحقیقی است که در ماه می سال ۲۰۰۴ در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا در پنجاه و دومین مجمع عرفان ارائه گشت.